

● معرفی و نقد کتاب

ستاره در حال ظهور: دیپلماسی امنیتی نوین چین

Gill Bates, (2007) *Rising star: China's New Security Diplomacy*, Center for Strategic and International Studies (CSIS), Washington D.C.

مقدمه

بیتز گیل یکی از چین‌شناسان برجسته و مدیر برنامه چین در مرکز مطالعات استراتژیک بین‌المللی است. از او تاکنون کتب و مقالات زیادی پیرامون وجوه مختلف سیاست در چین منتشر شده است که کتاب حاضر یکی از آنها و البته آخرین نمونه است که در سال ۲۰۰۷ توسط انتشارات مرکز مطالعات استراتژیک بین‌المللی منتشر شده است. در این کتاب، همان‌گونه که از عنوان آن برمی‌آید، نویسنده تلاش کرده است تا در وهله اول شناختی از مؤلفه‌های اساسی و نیز نمادهای عملی دیپلماسی نوین امنیتی چین ارائه دهد. در وهله بعد تأثیرات احتمالی آن بر امنیت بین‌المللی، به‌ویژه بر امنیت و سیاست خارجی ایالات متحده را بررسی نماید.

بر این مبنا در فصل اول، نویسنده از مناظر تاریخی و نظری به بررسی دیپلماسی نوین امنیتی چین می‌پردازد. به گمان وی، نقطه آغاز دیپلماسی امنیتی نوین چین به اوایل دهه ۱۹۸۰ بازمی‌گردد، زیرا در این زمان دستگاه رهبری به عنوان مهم‌ترین متغیر تأثیرگذار بر حیات سیاسی چین دچار تغییر شد و دنگ شیائوپینگ قدرت را در دست گرفت.

دنگ معتقد بود که روندهای اصلی سیاست بین‌الملل «صلح و توسعه» است و این روندها فرصتی فراهم می‌آورند تا چین توسعه خود را به سرعت پیش ببرد. از منظر دنگ توسعه اقتصادی مهم‌ترین مؤلفه‌ای بود که سیاست خارجی چین بایستی بر مبنای آن طراحی و اجراء شود. از نگاه نویسندگان، تفکرات دنگ به تدریج در قالب مفاهیمی جدید به دیپلماسی نوین امنیتی چین شکل داد. مهم‌ترین این مفاهیم، مفهوم نوین امنیت، قدرت بزرگ مسؤل و ظهور مسالمت‌آمیز چین هستند. تمامی این مفاهیم در واقع نمادهای نگرش نوین نخبگان سیاسی و استراتژیک چین به دیپلماسی و امنیت به شمار می‌آیند.

مفهوم نوین امنیت به عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی شکل‌دهی به دیپلماسی نوین امنیتی چین، در اساس مشتق از پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز است که در دهه ۱۹۵۰ نقش مهمی در شکل‌دهی به سیاست خارجی و امنیتی این کشور داشت و در کنفرانس باندونگ در ۱۹۵۵ به‌طور رسمی اعلام شد.

مفهوم نوین امنیت از اواسط دهه ۱۹۹۰ به تدریج وارد ادبیات سیاست خارجی و امنیتی چین شد و بر رفتار آن تأثیر گذارد. در نوامبر ۱۹۹۵ چین کتاب سفید کنترل تسلیحات خود را منتشر ساخت و در آن از لزوم ایجاد سازوکار نوین اعتماد متقابل، روابط دوستانه میان ملت‌های آسیای شرقی، حل مسالمت‌آمیز اختلافات، پیگیری منافع مشترک اقتصادی و گفتگوی چندجانبه به عنوان راهنمای تولید امنیت نام برد. در این گزارش تأکید شده بود که همه ملل باید در جهت ایجاد یک نظم سیاسی - اقتصادی عقلانی و صلح‌آمیز در عرصه بین‌المللی تلاش کنند.

به‌زعم نویسندگان، ایده فوق‌الذکر در مفهوم نوین امنیت که چینی‌ها در سال ۱۹۹۸ در قالب کتاب سفید دفاع ملی از آن سخن گفتند به گونه‌ای پخته‌تر اعلام شد. در این سند آمده بود: جهان تغییرات جدی به خود دیده است. این تغییرات حکم می‌کند با فرو نهادن ذهنیات جنگ سردی به مفهوم نوین امنیت و نیز نظم جدید سیاسی، اقتصادی فکر کنیم. نظمی که پاسخی به این تغییرات باشد. کانون مفهوم نوین امنیت را از منظر چینی‌ها، اعتماد متقابل، منافع

مشترک، برابری و همکاری تشکیل می‌دهد. آنان معتقدند که منشور ملل متحد، پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز و سایر اصول جهانشمول می‌توانند پایه‌های محکمی برای صلح فراهم آورند. مفهوم نوین امنیت به‌طور رسمی اول بار توسط جیانگ زمین در سال ۱۹۹۹ در اجلاسی در شانگهای اعلام شد و سپس در کنگره شانزدهم حزب کمونیست در سال ۲۰۰۲ در قالب اعلامیه‌ای به آن پرداخته شد. بر مبنای این اعلامیه، دو دهه اول قرن بیست و یکم فرصت استراتژیکی برای حزب کمونیست چین بود تا بتواند به هدف استراتژیکی خود که بنیادگذاری جامعه‌ای مرفه است، جامه عمل بپوشاند، زیرا در این دو دهه نیز صلح و توسعه روندهای اصلی سیاست بین‌الملل را تشکیل می‌دهند و ثبات سیستمی تداوم خواهد داشت. بنابراین به‌کارگیری اصول مفهوم نوین امنیت ضرورت و عقلانیت دارد.

از سوی دیگر به گمان نویسنده از ابتدای هزاره جدید، استراتژیست‌های چینی شروع به سخن‌گفتن از چین به عنوان «قدرت بزرگ مسؤول» کردند و به تدریج این مفهوم نیز به عنوان یکی دیگر از پایه‌های دیپلماسی نوین این کشور قرار گرفت.

در قالب این مفهوم چینی‌ها در نظر و عمل تلاش کرده‌اند تا از یک‌سو خود را به عنوان قدرتی غیرمهاجم، غیرمتخاصم، گریزان از ائتلاف و بلوک‌بندی و از دیگر سو، حامی نظم بین‌المللی موجود و فعالیت در چارچوب آن و عمل در ساختارهای چندجانبه مانند سازمان ملل متحد، سازمان تجارت جهانی، گردهمایی منطقه‌ای آسه‌آن و سازمان همکاری شانگهای، تصویرسازی کنند. در واقع از آغاز هزاره جدید دیپلماسی نوین امنیتی چین کاملاً فعال بوده‌است و ورود چین به سازمان تجارت جهانی در دسامبر ۲۰۰۱، مشارکت جدی‌تر در سازمان ملل متحد، برقراری روابط نزدیک‌تر با آسه‌آن و تأسیس و تقویت سازمان همکاری شانگهای، که همگی ساختارهای چندجانبه هستند، نمادهای عملکرد آن به‌شمار می‌آیند.

وی سند دفاع ملی چین^۱ در سال ۲۰۰۲ را نیز نمادی دیگر از دیپلماسی نوین امنیتی می‌داند. در این سند نیز تأکید شده است صلح و توسعه تا آینده‌ای قابل پیش‌بینی روندهای

اصلی سیاست بین‌المللی را شکل می‌دهند و جنگ اجتناب‌ناپذیر است. در این سند همچنین تأکید شده است که همکاری، گفتگو، ثبات منطقه‌ای و تداوم توسعه اقتصادی به سیاست غالب کشورهای آسیایی تبدیل شده است و روند اصلی را در منطقه تشکیل داده است. روندی که در جهت دیپلماسی نوین امنیتی چین است.

به گمان نویسنده، رهبران نسل چهارم و استراتژیست‌های چینی با در نظر داشتن استراتژی کلان دنگ از یک سو و مفهوم نوین امنیت از دیگر سو، شروع به بحث از ظهور مسالمت‌آمیز چین کردند.

زنگ بی جیان از نظریه‌پردازان برجسته سیاست خارجی چین و مشاور هو جین تائو، این مفهوم را تئوریزه کرد. به تدریج این مفهوم به مفهوم غالب^۱ سیاست خارجی چین تبدیل شد که مهم‌ترین شاهد آن کتاب سفید راه توسعه مسالمت‌آمیز چین است که در سال ۲۰۰۵ منتشر شد و در آن بر ظهور مسالمت‌آمیز چین تأکید شده است.

به اعتقاد نویسنده، نخبگان چینی با مطرح ساختن ظهور مسالمت‌آمیز چین در پی چند هدف هستند:

۱. پاسخ به نگرانی‌هایی که راجع به پیامدهای مخرب ظهور چین بر نظام بین‌الملل وجود دارد.
۲. اطمینان‌بخشیدن به همسایگان نسبت به پیامدهای ظهور چین با مطرح ساختن ظهور چین در قالب بازی برد-برد.
۳. مدیریت وضعیت داخلی و مقابله با چالش‌های آن.

نویسنده معتقد است به تدریج در سطح آکادمیک در چین، تلاش‌هایی جهت نظریه‌پردازی پیرامون وضعیت جدید چین و حرکت سریع آن به سمت تبدیل شدن به قدرتی بزرگ در سیاست بین‌الملل صورت می‌گیرد. از نظر او، جریان غالب در دانشگاه‌های چین معتقدند که بهبود روابط این کشور با غرب به‌ویژه روابط با ایالات متحده آمریکا در جهت

منافع استراتژیک آن است. آنان همچنین معتقد به پذیرش و عمل در نظم یک‌جانبه آمریکا محور هستند و دلایل آن را این‌گونه برمی‌شمارند:

۱. یک جهان کاملاً چندقطبی ممکن است برای منافع چین خطرناک باشد.

۲. حمایت صریح از چندقطبی‌گرایی به معنای مواجهه‌جویی با ایالات متحده است.

۳. هژمونی ایالات متحده در عمل می‌تواند در جهت ایجاد ثبات در منطقه و جهان

باشد.

۴. چین و ایالات متحده می‌توانند از طریق وارد نمودن جوامع خود در فرایند یادگیری

متقابل و ایجاد درک بهتر از یکدیگر به نوعی سازگاری با هم دست یابند.

۵. منافع چین به بهترین وجه با نوعی سازگاری با نظم بین‌المللی غرب محور و

پیشبرد منافع، نهادها و هنجارهای مشترک در چارچوب آن تأمین می‌شود.

به اعتقاد این محققان، به‌ویژه آنانی که در مدرسه روابط بین‌الملل حزب کمونیست

هستند، اولاً، چین باید خویشتن‌داری بیشتری نسبت به همسایگان نشان دهد تا اثرات ظهور

آن و افزایش قدرتش که طبیعتاً معمای امنیتی ایجاد می‌کند، به حداقل کاهش یابد.

در رابطه با ایالات متحده، آنان معتقدند که هژمونی آمریکا در منطقه می‌تواند نقش

مثبتی در امنیت چین ایفا کند. نویسندگان پیرامون دیدگاه‌های جریان غالب در دانشگاه‌های چین

نکته مهمی را تذکر می‌دهد و آن اینکه، نظرات آنان عموماً از سوی سیاست‌مداران پذیرفته

نمی‌شود.

بیتزگیل تصریح می‌کند که از مقطع به دست گرفتن قدرت توسط نسل چهارم رهبران،

استراتژی کلان این کشور، خمیرمایه دیپلماسی امنیتی نوین آن را فراهم آورده است.

دیپلماسی‌ای که بر چند اصل استوار است:

۱. تلاش در جهت تولید و تداوم ثبات در محیط بین‌المللی و به‌ویژه پیرامونی

به گونه‌ای که حزب بتواند عمده انرژی خود را معطوف به مدیریت چالش‌های داخلی ناشی از

گذار سریع این کشور نماید، چالش‌هایی که حوزه‌های وسیعی از اقتصاد تا اجتماع و سیاست

را در بر می‌گیرد. سند دفاع ملی چین در سال ۲۰۰۲ این اصل را به روشنی بیان می‌دارد: چین در حال توسعه نیازمند محیط بین‌المللی صلح‌آمیز و جوّی مثبت در اطراف خویش است.

۲. دیپلماسی امنیتی نوین چین در راستای افزایش ثروت و نفوذ چین است، به گونه‌ای که نسبت به اهداف و نیات صلح‌آمیز چین در همسایگان آن اطمینان ایجاد کند.

۳. تلاش در جهت خنثی‌سازی، دورزدن و یا در نهایت پذیرفتن اعمال نفوذ ایالات متحده در محیط پیرامونی این کشور و در همان حال ممانعت از رویارویی با این کشور.

و ننگ جی سی از نخبگان حزب کمونیست و مدیر مدرسه روابط بین‌الملل این حزب، معتقد است: چین باید به گونه‌ای نقش دفاعی در مواجهه با ایالات متحده ایفا نماید که نزد این کشور به عنوان دشمن تلقی نشود.

از دیدگاه گیل نشانه‌های به کارگیری این اصول را در دیپلماسی امنیتی چین می‌توان در تغییر رویکرد چین به سه تغییر عمده که امنیت جهانی و منطقه‌ای را در دوران پس از جنگ سرد شکل داده‌اند مشاهده کرد.

۱. تغییر نقش اتحادها و گسترش سازوکارهای امنیت‌ساز و اعتمادساز منطقه‌ای.

۲. افزایش اهمیت منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای و کنترل تسلیحات.

۳. رویکردهای منعطف‌تر به حاکمیت، مداخله و استفاده از زور.

پس از توضیح روند شکل‌گیری دیپلماسی نوین امنیتی چین، متغیرهای شکل‌دهی به آن و اصول و پایه‌های این دیپلماسی در فصل اول، نویسنده در فصول بعد که بخش اصلی کتاب را تشکیل می‌دهند به ابعاد مختلف آن می‌پردازد و جنبه‌های مثبت و منفی آن را در حوزه‌های منطقه‌ای و جهانی بررسی کرده و فرصت‌ها و چالش‌های دیپلماسی نوین امنیتی چین برای جهان به‌طور عام و ایالات متحده به‌طور خاص را توضیح می‌دهد.

در فصل دوم نویسنده چگونگی گسست چین از رویکرد سنتی به امنیت که در قالب آن نگاهی محدودیت‌ساز به سازوکارهای امنیت‌ساز منطقه‌ای و نیز اقدامات اعتمادساز داشت را تحلیل می‌کند و در صفحات بعد به رویکرد نوین امنیتی این کشور می‌پردازد. به گمان وی

در سال‌های نه‌چندان دور، چین سازوکارهای امنیت جمعی و نهادهای شکل‌گرفته در این عرصه را به‌ویژه در منطقه آسیا تحت نفوذ ایالات متحده و ابزاری برای محدود ساختن این کشور می‌دانست، اما به تدریج این رویکرد را تغییر داد و همزمان با وارد ساختن مفهوم نوین امنیت به ادبیات سیاست خارجی خود، فعالانه در پی مشارکت، تأثیرگذاری و شکل‌دهی به سازوکارهای امنیت جمعی برآمد.

در واقع با پی‌گرفتن این رویکرد، چین فعالانه در جهت تولید امنیت از مسیر همکاری تلاش کرده است و سیاست‌های سازنده‌ای در قبال این نهادها در پیش گرفته است.

در این فصل نویسنده تحول در رویکرد امنیتی چین را با توسل به تغییر سیاست‌های آن در قبال این نهادها تحلیل می‌کند. او معتقد است نگاه چین و سیاست‌های آن در قبال آسه‌آن کاملاً تغییر کرده است و این کشور فعالانه در گردهمایی منطقه‌ای آسه‌آن که به امور امنیتی می‌پردازد مشارکت دارد. نماد مهم‌تر تغییر سیاست‌های چین در قبال این‌گونه نهادها به گمان نویسنده، سازمان همکاری شانگهای است که این کشور مهم‌ترین نقش را در ایجاد و تقویت آن ایفا کرده است. آسه‌آن+۳ که شامل کشورهای عضو آسه‌آن، چین، ژاپن و کره جنوبی است نیز نشانه‌ای دیگر از تغییر رویکرد امنیتی چین به‌شمار می‌آید و نویسنده در این فصل نقش چین را در آن تبیین کرده است.

از منظر بیتزگیل بنیادگذاری مشارکت استراتژیک با برخی کشورها از جمله روسیه، هند، اندونزی و... ایفای نقش حیاتی در گفتگوهای شش‌جانبه پیرامون بحران هسته‌ای کره شمالی، شرکت در گفتگوهای استراتژیک دو‌جانبه و چندجانبه که مهم‌ترین آن گفتگوهای استراتژیک با ایالات متحده است و تاکنون چند دور برگزار شده است، مانورهای نظامی مشترک و سایر اقدامات اعتمادساز، نشانه‌های دیگر رویکرد نوین چین به امنیت به‌شمار می‌آیند.

در فصل سوم، نویسنده به دیپلماسی امنیتی جدید چین در قبال موضوعات منع تکثیر و کنترل تسلیحات می‌پردازد. از منظر او چین کمونیست در بخش مهمی از تاریخ خود نسبت

به فعالیت‌های بین‌المللی پیرامون منع تکثیر و کنترل تسلیحات به شدت بدبین بود و به عنوان یکی از کشورهای فعال در حوزه تکثیر سلاح‌ها و تکنولوژی‌های حساس نگرانی‌های بسیاری را برای غرب ایجاد می‌کرد.

نویسنده در این فصل توضیح می‌دهد که از میانه دهه ۱۹۹۰ تا اواخر این دهه به تدریج نگرش چین نسبت به منع تکثیر و کنترل تسلیحات به عنوان بخشی از دیپلماسی نوین امنیتی این کشور، دگرگون شد. این دگرگونی دو نتیجه در بر داشت، یکی آنکه این کشور از آن مقطع به بعد نقش فعالی را در جهت ممانعت از تکثیر این سلاح‌ها ایفا کرد و دیگر آنکه صادرات خود در این زمینه را به شدت کاهش داد. با این وجود نویسنده معتقد است هنوز نگرانی‌هایی پیرامون رویکرد چین به این مقوله وجود دارد. اما تأکید می‌کند که سیاست‌ها و اقدامات جدید چین در این عرصه، بخش مهمی از دیپلماسی نوین امنیتی این کشور را نمایندگی می‌کند.

فصل چهارم کتاب به دیپلماسی نوین امنیتی چین در قبال مسائلی چون حاکمیت و مداخله می‌پردازد. نویسنده معتقد است که اگرچه هنوز ریشه‌های نگاه سنتی به مقوله حاکمیت و مداخله نزد رهبران چین و اندیشمندان آن قوی است و مخالفت با مداخله به‌ویژه در مورد مسأله تایوان به شدت وجود دارد، اما رفتار چین در قبال این موضوع سویه‌های مهمی از واقع‌گرایی و انعطاف‌پذیری را نشان می‌دهد.

به اعتقاد نویسنده، تغییرات مهمی که در سیاست چین در قبال عملیات حاکمیت و مداخله حادث شده است را می‌توان در اقدامات این کشور در قبال عملیات تحکیم صلح و مبارزه با تروریسم، به وضوح مشاهده کرد. اما آنچه در این میان اهمیت دارد آنکه تغییر رویکرد و به تبع آن سیاست‌های چین در قبال هر یک از حوزه‌های امنیت بین‌المللی و منطقه‌ای در جهت نیل به سه هدف اصلی دیپلماسی امنیتی این کشور صورت گرفته است:

۱. کاهش تنش‌های خارجی برای مقابله با چالش‌های داخلی.

۲. اطمینان بخشی به سایرین، به‌ویژه همسایگان در مورد نیت صلح‌آمیز چین.

۳. یافتن راهی برای برقراری موازنه بی‌سروصدا در مقابل ایالات متحده.

به گمان گیل این سه هدف در امنیت و ثبات درازمدت چین اهمیت حیاتی دارند، از همین رو دیپلماسی امنیتی جدید چین به گونه‌ای روزافزون و برگشت‌ناپذیر به بخش مهمی از استراتژی کلان این کشور در سال‌های آینده تبدیل خواهد شد.

او تأکید دارد که خوب یا بد عده زیادی معتقدند که چین یکی از مهم‌ترین قدرت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی است که در آینده احتمالاً قدرتمندتر نیز خواهد شد. اما دیپلماسی نوین امنیتی این قدرت در حال ظهور، در ایالات متحده توجه زیادی را برنگیخته است و تنها اخیراً سیاست‌مداران و سیاست‌سازان در این کشور به آن توجه نشان می‌دهند. این توجه دیر هنگام نیز عمدتاً از زاویه منفی است و به همین لحاظ به سادگی نتیجه گرفته شده است که چین تهدیدی علیه ایالات متحده است. از این روست که از منظر نویسنده، ایالات متحده نیازمند فهم جامعی از این دیپلماسی است.

البته نویسنده تأکید دارد که دیپلماسی نوین امنیتی چین چالش‌های بالقوه سخت و پیچیده‌ای برای ایالات متحده ایجاد می‌کند. از منظر او توانایی چین در به چالش کشیدن منافع ایالات متحده محدود به تایوان نمی‌شود، بلکه دو کشور درگیر اختلافات حل‌نشده دیگری در زمینه‌های امنیتی از جمله دفاع موشکی، منع تکثیر، مداخله بشردوستانه، نقش اتحادها، انرژی و حضور ایالات متحده در آسیا هستند و در هر یک از این زمینه‌ها چین به طور بالقوه قابلیت به چالش کشیدن منافع ایالات متحده را دارد.

در پایان این فصل، نویسنده پیش‌بینی می‌کند که نتایج دیپلماسی امنیتی نوین چین، احتمالاً به صورت چین قدرتمند و بانفوذ گسترده‌تر در آسیا و جهان جلوه‌گر خواهد شد. این امر روابط دوستانه‌تر میان چین و بسیاری از متحدان ایالات متحده را موجب خواهد شد و احتمالاً آمریکا به تدریج از قدرت کمتری برای مدیریت این روند برخوردار خواهد بود.

در فصل پنجم، نویسنده در ادامه بحث‌های فصل چهارم به بررسی چالش‌ها و ابهامات بالقوه‌ای می‌پردازد که از ناحیه دیپلماسی نوین امنیتی چین، متوجه جهان، آسیا و

ایالات متحده خواهد شد. او چگونگی چالش‌زایی دیپلماسی نوین امنیتی چین برای ایالات متحده را در سه حوزه گسترده مورد بحث قرار می‌دهد:

۱. نقش اتحادهای و سازوکارهای امنیت‌ساز منطقه‌ای.
۲. فعالیت‌های چین در حوزه تکثیر سلاح‌های هسته‌ای و اختلافات دو کشور بر سر کنترل تسلیحات.
۳. رویکرد چین به حاکمیت و مداخله در امور کشورها.

در قسمت دیگری از این فصل، گیل به جنبه‌های مثبت دیپلماسی نوین امنیتی چین برای جامعه جهانی، آسیا و ایالات متحده می‌پردازد و تأکید دارد که سویه‌های فعالانه، پراگماتیک و سازنده این دیپلماسی، فرصت‌های مهمی به‌ویژه برای آمریکا فراهم می‌آورد. بحران هسته‌ای کره شمالی بارزترین نمونه‌ای است که جنبه‌های مثبت دیپلماسی نوین امنیتی چین برای ایالات متحده را نشان می‌دهد. البته او معتقد است که سویه‌های مثبت و فرصت‌ساز این دیپلماسی بیشتر معطوف به آینده تا زمان حال است.

فصل ششم طولانی‌ترین فصل کتاب حاضر است و در آن نویسنده با تکیه بر بحث‌های فصول قبل، توصیه‌های خود پیرامون نحوه برخورد ایالات متحده با دیپلماسی نوین چین را ارائه کرده و همچنین دیدگاه‌های موجود در این کشور نسبت به چین را تشریح می‌کند.

پیرامون دیدگاه‌های موجود در آمریکا نسبت به چین، نویسنده معتقد است ظهور چین و دیپلماسی بسیار فعال آن، وضعیت غربی را برای تصمیم‌سازان ایالات متحده ایجاد کرده است. زیرا آنان در حافظه تاریخی خود، مورد مشابه‌ای برای آن ندارند. از منظر او در گذشته و در مواقع مواجهه با قدرت‌های در حال ظهور، پاسخ ایالات متحده کمابیش روشن بوده است. ژاپن و آلمان دو نمونه بارز این موضوع هستند. در مقابل شوروی نیز سیاست ایالات متحده روشن بود و چیزی نبود جز مهار که تا فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد ادامه یافت. چالش اقتصادی ژاپن نیز در دهه ۱۹۸۰ با مدیریت ایالات متحده و با تکیه بر روابط دوستانه و مبتنی بر ائتلاف میان دو کشور حل شد. اما نکته مهم اینجاست که چین مجموعه‌ای

از چالش‌های متفاوت و غریب را برای سیاست خارجی ایالات متحده تولید کرده است. معضل اصلی ایالات متحده در قبال چین آن است که نه می‌تواند آن را دوست و نه دشمن تلقی کند، زیرا از یک‌سو چین در پی دست‌اندازی به منافع حیاتی آمریکا نیست، رفتار آن نشانی از تمایل به تجدید امپراتوری در آسیا ندارد، خواهان گسترش ایدئولوژی کمونیسم و ایجاد شبکه‌ای از دولت‌های ایدئولوژیک وابسته یا ایجاد انقلاب در دولت‌های در حال توسعه نیست و در نهایت اینکه شرکت‌های چینی برخلاف شرکت‌های ژاپنی در دهه ۱۹۸۰، رویکرد تهاجمی به اقتصاد آمریکا ندارند. از سوی دیگر بازار چین به روی ایالات متحده باز است و نسبت به سرمایه‌گذاری خارجی، واردات و مالکیت خارجی انعطاف‌پذیری از خود نشان داده است. به‌علاوه به‌نظر می‌رسد رویکرد چین درازمدت است و در آن از یک‌سو در پی رسیدن به موقعیت قدرتی بزرگ و از دیگر سو اجتناب از برخورد با ایالات متحده است.

در این شرایط به باور نویسنده، پاسخ ایالات متحده باید ضمن برخورداری از پیچیدگی‌های لازم، هر دو وجه همکاری و رقابت را در استراتژی خود در قبال چین لحاظ نماید. البته او اذعان دارد دستیابی به چنین رویکردی و اعمال آن به لحاظ اینکه ایالات متحده تجربه تاریخی مشابهی ندارد، بسیار مشکل است.

بیتز گیل معتقد است تغییر اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر نیز به دشواری‌های دستیابی به رویکردی جامع در قبال چین افزوده است. در مقطع پس از ۱۱ سپتامبر به زعم او، دیپلماسی نوین امنیتی چین به‌طور خاص و آسیا به‌طور عام در سیاست خارجی ایالات متحده مغفول واقع شده است.

از دیگر عوامل محدودیت‌ساز در نیل به رویکرد جامع ایالات متحده در قبال دیپلماسی نوین امنیتی چین، شکاف داخلی است که باعث ابهام در سیاست این کشور در قبال چین می‌گردد. این شکاف در واقع انعکاس تنش میان دو جناح است که در یک‌سوی آن

طرفداران تعامل و محدودسازی^۱ توأمان چین قرار دارند و تأکید عمده را بر منافع مشترک، به‌ویژه در حوزه‌های اقتصادی و تجاری می‌گذارند. این گروه به بهبود و تعمیق روابط چین و ایالات متحده در آینده امید دارند. ضمن آنکه به محدودیت‌ها و مشکلات این رابطه نیز اذعان دارند. از منظر این گروه، با وارد ساختن هر چه بیشتر چین در نظام بین‌الملل، می‌توان آن را دارای منافع بیشتر و در نتیجه مسؤولیت‌پذیری گسترده‌تر در قبال این نظم کرد و از دیگر سو شرایط را برای باز شدن هر چه بیشتر صحنه داخلی این کشور فراهم آورد.

در مجموع این گروه اولویت را به همکاری عمیق و پایدار میان دو کشور می‌دهد. گروه دوم، به اعتقاد نویسنده، نگاه بدبینانه‌ای به چین دارند، آن را جنگ طلب می‌دانند و معتقدند برخورد میان دو کشور اجتناب‌ناپذیر است. مبنای نظریات این گروه، تاریخ روابط بین‌الملل و سیاست قدرت است. از منظر آنان، تلاش چین به‌عنوان قدرتی در حال ظهور برای بسط قدرت و نفوذ خود با منافع ایالات متحده به عنوان حافظ وضع و نظم موجود تلافی خواهد کرد. افزون‌بر این، چین به عنوان دولتی اقتدارگرا در عرصه سیاست خارجی، بسیار کمتر از ایالات متحده پیش‌بینی‌پذیر است و تمایل بیشتری برای ماجراجویی دارد. آنان معتقدند برخورد بر سر تایوان که احتمالاً در آینده‌ای نزدیک رخ خواهد داد، سرآغازی برای رویارویی درازمدت دو کشور خواهد بود. به همین دلیل این گروه طرفدار کاهش و محدود ساختن تعامل با چین، به‌ویژه آن‌گونه تعاملاتی که به افزایش قدرت این کشور منجر می‌شود، هستند. اینان توصیه می‌کنند که اقدامات مؤثرتری برای محدودسازی چین و مانع تراشی در مسیر قدرتمندتر شدن آن، صورت گیرد، به‌گونه‌ای که با تضعیف آن، زمینه را برای چینی که با آمریکا همراه باشد، فراهم سازد. افزایش تعاملات اقتصادی، تجاری و مالی میان چین و ایالات متحده در سال‌های اخیر، نگرانی‌های این گروه را افزایش داده است.

از دیگر عوامل محدودیت‌زاد در تدوین رویکرد جامع ایالات متحده در قبال دیپلماسی امنیتی نوین چین، از منظر گیل، بی‌ثباتی روابط دو کشور است. او تأکید دارد که ترکیب عوامل

فوق‌الذکر با بی‌ثباتی ذاتی روابط ایالات متحده با چین، این روابط را پیچیده‌تر می‌سازد و واشنگتن را به روزمرگی در این عرصه واداشته و از فهم روندهای استراتژیک دیپلماسی نوین امنیتی چین از یک‌سو و پاسخ متقابل به آن از دیگر سو باز می‌دارد.

روابط آمریکا و چین از اواسط دهه ۱۹۹۰ به این سو، فراز و فرودهایی داشته است. بحران تایوان در ۱۹۹۶ را می‌توان سردترین مقطع در روابط دو کشور دانست. سردی که دیری نپایید و از آن پس روابط رو به بهبودی نهاد که شاهد آن دیدار میان جیانگ زمین رئیس‌جمهور وقت چین و بیل کلینتون بود. در ۱۹۹۹ و در پی بمباران سفارت چین در بلغراد، روابط دو کشور بار دیگر رو به سردی می‌گذارد. حمله به سفارت چین، واکنش‌های شدیدی را در این کشور به همراه داشت که اوج آن مقاله روزنامه مردم، ارگان حزب کمونیست بود که در آن ضمن تقبیح شدید هژمونیسم آمریکا، سیاست خارجی این کشور را با سیاست خارجی هیتلر مقایسه کرده بود. سردی روابط دو کشور تا سپتامبر ۲۰۰۱ ادامه یافت. زیرا در سال ۲۰۰۰ بوش چین را رقیب استراتژیک ایالات متحده لقب داد و برخورد میان هواپیمای جاسوسی EP-3 ایالات متحده و جنگنده‌های چین در آوریل ۲۰۰۱ بر فراز جزیره هانین، بر بدبینی‌های موجود افزود.

اما ۱۱ سپتامبر این فضا را تغییر داد و دو کشور را وارد دور تازه‌ای از همکاری کرد. از آن مقطع به بعد سه دیدار در فاصله اکتبر ۲۰۰۱ تا اکتبر ۲۰۰۲ بین رهبران دو کشور صورت گرفت و طرفین از ضرورت روابط سازنده و همکاری‌جویانه سخن به میان آوردند. کالین پاول وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ روابط دو کشور را در بهترین وضعیت از مقطع ورود نیکسون به چین در ۱۹۷۱ دانست. دقت در این روند، به اعتقاد نویسنده نشان می‌دهد که روابط دو کشور در این دوران بسیار سیال بوده است، به گونه‌ای که از رقابت استراتژیک به همکاری سازنده گذر کرده است.

ارزیابی

نویسنده در این کتاب به طور واقع‌بینانه‌ای تلاش کرده است تا ضمن ارائه شناختی از مؤلفه‌های دیپلماسی نوین امنیتی چین و تأثیر آن بر سیاست خارجی و امنیتی آمریکا، چشم‌انداز روابط دو کشور را بررسی کرده و توصیه‌هایی نیز ارائه نماید. به اعتقاد وی، پاسخ نامنسجم ایالات متحده به دیپلماسی نوین امنیتی چین نمی‌تواند تداوم یابد، زیرا منافع ایالات متحده را به شدت تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. در سال‌های آتی رهبران ایالات متحده ناگزیرند دیپلماسی نوین امنیتی چین را به دقت مورد واکاوی قرار دهند تا بتوانند چنان پاسخی به آن ارائه دهند که در برگیرنده هر دو وجه چالش‌زا و فرصت‌زای این دیپلماسی باشد. از منظر گیل نشانه‌هایی از این رویکرد ایالات متحده در قبال چین را از هم‌اکنون می‌توان مشاهده کرد، اما بسیار زود است که راجع به مؤثر بودن یا دوام این نشانه‌ها قضاوت کنیم.

این کتاب کمک زیادی به محققین در فهم رفتار چین در عرصه سیاست بین‌الملل می‌نماید. چینی‌ها در طراحی و اجرای سیاست خارجی خود از یک سو در پی ثبات‌سازی در محیط امنیتی خویش (در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی) به مثابه شرط لازم تداوم توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی این کشور هستند و از سوی دیگر تلاش دارند تا با ارائه تصویر بازیگری مسؤول و خواهان ثبات در عرصه بین‌المللی، نگرانی‌ها نسبت به رشد سریع اقتصادی این کشور و پیامدهای آن را کاهش دهند. آنچه از مطالعه این کتاب و یا کتب دیگر مربوط به چین قابل استنباط است، پیچیدگی دیپلماسی چین و رفتار بین‌المللی این کشور است که موجب ابهام در درک دیگران از سیاست‌های چین و تنظیم سیاست متناسب با آن می‌باشد و این مهارت و تزینی رهبران و سیاست‌مداران چینی را نشان می‌دهد.

محسن شریعتی‌نیا

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل

دانشگاه علامه طباطبایی